

مبانی فقهی حقوق اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنج، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۲۶۷-۲۸۶

بررسی تصرف ساقط‌کننده رد در خیار عیب^۱

ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی^۲

دانشیار گروه الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

حسین حقانی خواه

دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

چکیده

خیار عیب یکی از خیارهایی است که شرع و به تبع آن قانون و بنای عقلاء برای مشتری قرار داده‌اند. مشتری در صورت معیوب بودن کالا، بین فسخ عقد و یا گرفتن ارش و امضاء عقد مختار است. در مقابل، هر فعل و تصرفی که از دیدگاه عرف مردم، دلالت بر اسقاط و التزام به معامله کند، سبب اسقاط حق رد و التزام به معامله می‌شود. یکی از مواردی که سبب می‌شود حق رد ساقط شود، تصرف در مبیع است به نحوی که سبب تغییر عین مبیع شود. این تغییر باید به نحوی باشد که مبیع دیگر به آن حالت اولیه که مورد معامله قرار گرفت، نباشد. عرف عقلاء تغییرات جزئی را نادیده گرفته و هر گونه از بین رفتن صفت صحت یا صفت کمال را نیز ملحق به تغییر در عین مبیع و سبب سقوط حق رد می‌داند. از سوی دیگر، نیز اگر چند معامله بر این مبیع انجام گیرد تا زمانی که مبیع به حالت اولیه خود باقی مانده است و امکان و قابلیت بازگرداندن به بایع را داشته باشد، مشتری می‌تواند کالا را بازگرداند و معامله را فسخ کرده و ثمن خود را بازگرداند.

کلیدواژه‌ها: خیار عیب، تصرف، فسخ، رد، مستقط رد.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۴/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۲۲

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): alishahi88@gmail.com

مقدمه

انسان‌ها به واسطه نیازهای اجتماعی با هم قراردادهای و معاملاتی را انجام می‌دهند که اصل در همه این معاملات لزوم این عقود است. اما شرع و قانون، خیارهایی (حق فسخ) را به دلایلی برای دو طرف یا یک طرف معامله وضع کرده است تا این‌که به واسطه این لزوم، ضرری بر کسی وارد نشود. یکی از خیارهایی که برای مشتری وجود دارد، خیار عیب است که اگر عیبی قبل از انعقاد معامله در مبیع وجود داشته باشد، مشتری می‌تواند کالا را پس داده یا این‌که ارزش گرفته و معامله را امضا کند. خیار عیب یک تلفیقی از بنای عقلا و امضای شرع است. آن تلفیق عبارت از این است که اگر کسی کالایی را خرید و معیوب درآمد، حق فسخ دارد و می‌تواند آن رد کند. اما ارزش، که آن هم تفاوت خاص میان قیمت معیوب کالا و قیمت سالم کالا است، این در بنای عقلا نیست و ارزش هم‌تراز رد نیست؛ بلکه در زمانی که رد میسر نباشد این هم جزء تأسیسات شارع است. از طرفی، در شرایطی همین حق رد یا حق ارزش‌گیری از فرد ساقط می‌شود، به واسطه چهار چیز حق رد از مشتری ساقط می‌شود: الف. تصریح به التزام به عقد و یا اسقاط حق رد خود ب. تصرف در مبیع ج. تلف عین یا تغییر آن به صورتی که در حکم تلف باشد. د. حدوث عیب در مبیع نزد مشتری. اگر چه می‌توان مورد دوم (تصرف مشتری) را تحت مورد اول (اسقاط) دانست؛ چون چه فرد با لفظ و قول خود اسقاط را اختیار کند یا این‌که عرف به حسب نوع، فعل وی را نوعی اسقاط بدانند.

اسقاط فعلی

هر فردی می‌تواند حقی را که شرع و قانون برای وی قرار داده است، اسقاط کند. اسقاط به دو گونه است: الف. اسقاط که از باب سبب و مسبب در سقوط مؤثر است که در باب عقود و ایقاعات آمده است (اسقاط قولی). در این نوع از اسقاط، قول فرد سبب اسقاط حق خود (مسبب) شده است. ب. نوع دوم که اگرچه از باب سبب نیست، ولی موضوعاً سبب سقوط

خیار می‌شود (اسقاط فعلی) (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۲) و از طرفی برخی از افعال در خارج به حمل شایع صناعی عنوانی از عقود و ایقاعات دارند مگر این که دلیل خاصی باشد که نیاز به قول هست (یعنی برای این که بتوان فلان عقد یا ایقاع را بر فعل حمل کرد نیاز به لفظ خاص هست) مانند نکاح، ضمان، طلاق و عتق؛ ولی شکی نیست که در اجازه و فسخ نیاز به قول و لفظ نیست و بین فقها مشهور است که به سه شرط تصرف در مبیع فسخ است: اول این که تصرف مالکانه باشد. دوم برای امتحان و آزمایش نباشد و سوم این که علم و آگاهی داشته باشد که مبیع قابلیت خیار را دارد و با تصرف، خیار وی اسقاط می‌شود (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۲، ص ۱۶۴). بدیهی است که اگر فرد در فکر و نفس خود راضی به معامله نباشد؛ ولی هیچ فعلی که نشان‌دهنده این مطلب باشد را انجام ندهد، هیچ اثری بر کراهت قلبی بار نمی‌شود؛ مگر این که مبرز خارجی اعم از قول یا فعل داشته باشد. دلیل این امر این است که عقود و ایقاعات بلکه مطلق تفاهمات عرفیه نزد عقلاء بر مدار مبرزات خارجی است و بدون آن هیچ اثری برای اکراه قلبی فرد قائل نیستند (سبزواری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۲۴۶).

التزام به عقد

هر تصرفی که عرفاً کاشف از التزام به بیع باشد، سبب اسقاط رد می‌شود؛ زیرا از نظر عرف در محاورات و احتجاجات، فعل به مانند قول می‌تواند کاشف از التزام به بیع باشد (همان، ص ۱۹۲). البته اگر تصرف بر رضایت و التزام به عقد دلالت کند، فقط رد ساقط می‌شود نه ارش؛ زیرا رضایت به بیع اعم است از رضایت به بیع همراه ارش یا بدون ارش، و عام، خاص (سقوط ارش) را ثابت نمی‌کند (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۲۲۹). مشخص است که بعضی از تصرفات، دلالت بر التزام به عقد دارد و ممکن است که فرد از آن قصد اسقاط کرده باشد. البته در بعضی از افعال، هر چند فرد قصد التزام به بیع را نکرده باشد؛ از نظر عرف این التزام فعلی است و کفایت از قول می‌کند و از نظر عرف نیز، بین التزام به بیع و بقاء

خيار تنافی وجود دارد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۴۵) و مرجع تشخیص این که آیا يك فعل چنین دلالتی (التزام به بیع) را دارد یا نه، عرف می باشد. پس تصرف و فعلی که نوعاً از جهت عرف دلالت بر رضایت داشته باشد؛ خود به خود و موضوعاً از محل بحث خارج است و دیگر نیاز به استدلال به روایاتی که تصرف را سبب سقوط رد می دانند، نمی باشد.

نوع تصرف مسقط رد

گفته شده است که در ارتباط با این که چه نوع تصرفی قابلیت این را دارد که سبب سقوط رد شود پنج قول وجود دارد:

الف. تصرف سبب اسقاط رد است مطلقاً.

ب. تصرفی که نوعاً دلالت بر رضا کند.

ج. تصرفی که کاشف از رضا و سبب تغییر مبیع شده باشد.

د. تصرفی که فرد خود سبب تغییر مبیع شده باشد.

ه. تغییر در مبیع و لو این که تصرفی صورت نگرفته باشد (روحانی قمی، ۱۴۲۹ق،

ج ۶، ص ۱۸۹).

با توضیحاتی که داده شد که اگر تصرف فرد، نوعاً و از نظر عرف بر التزام و رضایت به بیع دلالت کند، مسقط رد می شود. و چنان چه توضیح داده خواهد شد، قول پنجم نیز فرعی از قول چهارم است؛ مشخص می شود که در این مسئله (که چه تصرفی سبب اسقاط حق خيار می شود) دو قول عمده وجود دارد:

الف. فقیهانی که تصرف را مطلقاً (چه سبب تغییر عین مبیع شود یا نه) سبب سقوط رد

می دانند.

ب. فقیهانی که تصرفی که سبب تغییر در مبیع شود را سبب سقوط رد می دانند.

ادله دیدگاه مطلق تصرف سبب سقوط رد

فقیهانی که هر نوع تصرف را سبب سقوط حق رد می‌دانند؛ به ادله زیر استدلال کرده‌اند:

دلیل اول: روایت صحیحه ابن رئاب و صحیحه صفار

«اگر مشتری پیش از (سپری شدن) سه روز در آنچه خریده، تصرف کند؛ این کار، رضایت او (به معامله) می‌باشد و (دیگر) خیاری ندارد. به ایشان عرض شد: حدث (تصرف) چیست؟ فرمود: اگر آن را لمس نماید یا ببوسد یا به جایی که پیش از خرید بر او حرام بود، نگاه کند»^۱ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۱۳) و همچنین صحیحه صفار (همانجا) که مضمون هر دو روایت، این است که اگر در سه روزی که فرد، خیار حیوان دارد، تصرفاتی مانند لمس کردن، تقبیل یا سوار شدن و... انجام دهد، دیگر حق خیار ندارد. استدلال به این دو روایت به این صورت است که وقتی در خیار حیوان، نگاه کردن، لمس کردن و... سبب سقوط خیار می‌شود؛ در خیار عیب نیز تصرف به هر نحوی باشد، حق رد را ساقط می‌کند.

در رد استدلال به این نوع روایات پاسخ‌هایی داده شده است که عبارتند از: اول: سقوط خیار حیوان به امری که ذکر شد، به این خاطر نیست که این موارد تصرف هستند، بلکه به خاطر نصی است که در این باره از معصوم (ع) صادر شده است (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۱).

دوم: نمی‌توان این حکم را از خیار حیوان به دیگر خیارها، و از جمله خیار عیب تسری داد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۴۷).

سوم: عرف چنین تصویری را که حدث (ایجاد کردن یا همان تصرف کردن) در هر دو خیار به یک معنا باشد را قبول ندارد (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۸۲).

چهارم: ذکر این موارد در این دو حدیث در جهت تحدید موضوع حکم است نه این که

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: فَإِنْ أَحَدَتِ الْمُسْتَرِي فِيهَا اشْتَرَى حَدَثًا - قَبْلَ الثَّلَاثَةِ الْأَيَّامِ فَذَلِكَ رِضًا مِنْهُ فَلَا شَرْطَ - قِيلَ لَهُ وَمَا الْحَدَثُ - قَالَ إِنْ لَامَسَ أَوْ قَبَّلَ - أَوْ نَظَرَ مِنْهَا إِلَى مَا كَانَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ قَبْلَ الشَّرَاءِ

در جهت این باشد که مفهوم یا مراد از «حدث» را بیان کند. پس عبارت «بما احدث» در صحیح ابن رناب به موضوع حکم از جهت ضیق و سعة بر می‌گردد (روحانی قمی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۱).

پنجم: بر فرض که در جواب معنای حدث باشد؛ سؤال از مفهوم عرفی یا شرعی نیست، بلکه از مراد و مفهوم استعمالی سؤال شده است و اگر لفظ حدث در معنای اعم (حتی مجاز) در خیار حیوان به کار رفته است، قرینه‌ای نیست که در خیار عیب نیز به همین معنا به کار رفته باشد (روحانی قمی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۱).

با توجه به این مطالب که در استدلال به این دو روایت گفته شد نتیجه گرفته می‌شود که این دو روایت مختص به خیار حیوان است و عرف خصوصیتی را که در معنای حدث در خیار حیوان دیده می‌شود را در خیار عیب نمی‌بیند و ذکر آن موارد از باب تعبد است نه از باب مصداق.

دلیل دوم: احادیثی که جماع را سبب سقوط رد و در نتیجه فقط حق ارش را برای فرد قائل هستند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، صص ۱۰۲-۱۰۴). مضمون این احادیث این‌گونه است که فردی کنیزی را خریده و با آن وطی کرده است؛ سپس عیب در آن نمایان می‌شود. این وطی و آمیزش سبب می‌گردد که رد ساقط و تنها ارش ثابت شود. استدلال به این روایات بدین صورت است که وطی نیز نوعی تصرف است، پس تصرف در خیار عیب نیز سبب سقوط رد می‌شود. ولی به نظر می‌رسد این روایت بیشتر از آن که سبب شود که مطلق تصرف را اثبات کند، دیدگاه مقابل را اثبات می‌کند؛ چون محال است که وطی بدون مقدمات آن از لمس و تقبیل و... صورت گیرد (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۱۱). پس چون لمس و تقبیل سبب سقوط رد نشده؛ بلکه وطی سبب سقوط رد شده است؛ این خود دلیل محکمی است که هر تصرفی سبب سقوط حق رد نمی‌شود.

دلیل سوم: ادعای اجماع، برخی از فقیهان بر این که مطلق تصرف سبب سقوط رد می‌شود، ادعای اجماع کرده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۰۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۱۸۳؛ فیض کاشانی، بی تا، ج ۳، ص ۷۰). ولی در بحث اجماع ثابت شده است که اگر اجماع مدرکی باشد، حجیت ندارد و وقتی ادله‌ای باشد به خود ادله پرداخته می‌شود. و از جهتی اشاره شد که قول فقها در این موضوع متفاوت است و این خود دلیلی است بر این که اجماع محصل اتفاق نیفتاده است و اگر باشد، محتمل المدرك است و اجماع منقول نیز حجت نیست (طباطبایی قمی، ۱۴۰۰ق، ج ۴، ص ۳۰۹).

ادله کسانی که تغییر در عین را سبب سقوط تصرف می‌دانند

دلیل اول: روایات جماع که استدال به آن در رد قول کسانی که مطلق تصرف را سبب سقوط رد می‌دانسته‌اند و توضیح داده شد.

دلیل دوم: روایتی که اگر کنیزی را خرید و تا يك سال جماع نکرد در شش ماه می‌تواند آن را رد کند و بدیهی است که در این مدت تصرفاتی دیگری انجام شده است.

دلیل سوم: روایاتی که عیوبی را که در يك سال ظاهر می‌شود را متعلق به قبل از عقد می‌داند و می‌تواند آن را رد کند و مسلم است که تصرفات دیگر نیز انجام شده است.

اگرچه این سه نوع روایات در باب عیب و خیار عیب وارد شده است؛ ولی چون در باب کنیز آمده و به نظر می‌رسد از باب نص می‌باشد و اختصاص به همین مورد دارد. به همین دلیل بیشتر به دو حدیث زیر استدلال شده است:

دلیل چهارم: حدیث صحیح زراره

«از امام باقر(ع) سؤال شد که نظر شما در مورد مردی که چیزی را خریده و در آن عیب و نقصی وجود داشت؛ در حالی که از این عیب بری نشده و برای مشتری این عیب مشخص نشده و بعد از آن که آن را دریافت کرد در آن تصرف کرد سپس به آن عیب و نقص علم پیدا

کرد؟ همانا بیع بر او ممضی و منعقد شده است و به قدر آنچه به واسطه این عیب و نقص از ثمن او کم شده به او بازگردانده می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۲۰۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۳۰).

استدلال به این حدیث منوط به این است که معنای «احداث شیئا» مطلق تصرف نباشد. گفته شده است که از جهت عرف و لغت و شرع به مطلق تصرف «احداث حدث» گفته نمی‌شود (خویی، بی تا، ج ۷، ص ۱۱۲) و مفهوم «احداث حدثا»، در حدیثی به کار می‌رود که سبب تغییر زیاده یا نقصان در عین یا صفت یا تغییر هیئت شود (نجفی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۴۵) و آنچه را که عرف تصرف بدانند نیز به آن «احداث حدث» گویند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۳۸۴). شیخ انصاری نیز اطلاق واژه حدث را بر مطلق تصرف از نظر لغتی و عرفی درست نمی‌داند (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۸۱) و آن را تصرف مالکانه و تغییردهنده در عین دانسته‌اند که کاملاً متفاوت با احداث شیء در مبیع است؛ چون در «احداث حدث» شیء به حال قبل خود باقی نمی‌ماند؛ بر خلاف «احداث شیء» که مبیع به حال خود باقی مانده است (خویی، بی تا، ج ۶، ص ۹۰؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴ق، ص ۶۴). پس احداث حدث بر هر تصرف غیر مغیر حمل نمی‌شود (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۴۷).

دلیل پنجم: حدیث جمیل

از یکی از دو امام معصوم (امام باقر(ع) یا امام صادق(ع)) سؤال شده که در مورد مردی که پیراهنی یا کالایی را خریده سپس در آن عیبی پیدا شد؟ امام(ع) فرمودند که اگر آن چیز به حال اولش هنگام عقد باقی مانده باشد؛ آن را می‌تواند رد کند و ثمن خود را بگیرد. و اگر پیراهن بریده شده باشد یا دوخته شده یا رنگ شده باشد، به میزان نقصان عیب به فروشنده

مراجعه می‌کند^۱ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۳۰؛ ابن بابویه قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۱۷).

این حدیث بر خلاف حدیث قبلی خود، ملاک رد کردن را بیان کرده است که مبیع به همان حالت هنگام عقد باشد. اگر واژه حدث به مطلق تصرف گرفته شود؛ بین صحیحه زراره و مرسله جمیل عموم و خصوص من وجه است. فقها برای جمع بین این دو حدیث اقوال زیر را مطرح کرده‌اند:

الف. مراد از صحیحه ظاهر مرسله است و مطلق بر مقید حمل می‌شود و معیار رد، دایره مدار تغییر است و این هم در خیار عیب است نه هر خیار (اصفهان‌ی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۴۴۳).

ب. مراد از مرسله ظاهر صحیحه است و بحث دایره مدار تغییر نیست و آنچه در مرسله آمده از قطع و خیاطه و رنگ کردن هم نوعی تصرف هستند و آنچه لحاظ شده جهت تصرف است نه جهت تغییر (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۱).

ج. این‌که صحیحه برای عموم تصرف آمده است و هم مسقط خیار عیب است و هم در بقیه اختیارات. از آن جهت که نوعی التزام به بیع است و اما منظور در مرسله تغییر در عین است که مسقط خیار عیب است. پس هیچ تنافی بین دو حدیث نیست. بلکه صحیحه برای مسقط عمومی است و مرسله برای بیان مسقط خاص است (برای خیار عیب) و هر کدام از دو حیث ناظر است برای بیان جهتی (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۲).

اگر فرض شود که حدیث جمیل مرسله باشد؛ علی القاعده نباید بین این دو حدیث دیگر تنافی باشد. مگر این‌که مرسله بودن آن به واسطه عمل اصحاب جبران شده تا در مقامی باشد که بتواند با صحیحه زراره تنافی داشته باشد. اما چنان‌چه گفته شد تعدادی از فقها، مطلق تصرف را سبب اسقاط رد می‌دانند و به این حدیث عمل نکرده‌اند و آن‌ها در

۱. عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الثُّوبَ أَوْ الْمَتَاعَ فَيَجِدُ فِيهِ عَيْبًا - فَقَالَ إِنْ كَانَ الشَّيْءُ قَانِمًا بِعَيْنِهِ رَدَّهُ عَلَى صَاحِبِهِ وَ أَخَذَ الثَّمَنَ - وَإِنْ كَانَ الثُّوبُ قَدْ قُطِعَ أَوْ خِيَطَ أَوْ صُبِعَ - يَرْجِعُ بِتُقْصَانِ الْعَيْبِ.

تصرف بین این که تغییر در عین ایجاد شود یا نه، تفاوتی نگذاشته‌اند.

بررسی سندی حدیث جمیل

جمیل بن درّاج در حدیث از مشهورترین و موثق‌ترین راویان شیعه است که تمامی رجالیان وی را توثیق و تمجید کرده‌اند (کشی، ۱۴۹۰ق، ص ۲۵۱) و او را با عناوینی چون ثقه، شیخ و وجه الطائفه ستوده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۲۶؛ طوسی، بی تا، ص ۴۴) که هر کدام از این عناوین، به تنهایی، بر اعتبار روایات او نزد نقادان حدیث دلالت می‌کند (صدر، ۱۴۱۳ق، صص ۳۸۶-۳۹۵). بیشترین روایات با واسطه او، به ترتیب فراوانی نقل، نخست از زراره بن اعین با ۹۲ روایت و سپس از محمد بن مسلم با ۵۵ روایت است (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۲۵) که هر دو از بزرگ‌ترین فقها و محدّثان شیعه و از گروه اول اصحاب اجماع بوده‌اند. نکات شایان توجه در روایات جمیل این است که ظاهراً در بسیاری از نقل‌های یک واسطه‌ای از معصوم علیه‌السلام، طرق متعدد داشته، به همین دلیل در افزون بر پنجاه روایت او در کتب حدیثی، واسطه وی تا امام با این عبارات یاد شده است: عن بعض اصحابنا، عن جماعه من اصحابنا، و عن بعض اصحابه (صدر و حداد عادل، ۱۴۱۳ق، ۴۸۹۷). وی هم‌چنین فقیه‌ترین و موثق‌ترین فرد از طبقه دوم اصحاب اجماع می‌باشد (ابن داود حلی، ۱۳۸۳ق، ص ۹۲) و همین کثیر الروایت بودنش و قرار گرفتن در طبقه دوم توهم ضعف حدیث را برطرف می‌کند (خمینی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵).

دلیل ششم: مناسبت حکم و موضوع

مراد از مناسبت حکم و موضوع، مناسبت‌ها و مناط‌های حکم است که در ذهن عرفی مرتکز است (یعنی مورد توافق عرف است که این نوع مناسبت میان حکم مذکور و موضوعش بوده که موجب نشستن حکم روی موضوع مذکور گشته). پس مناسبت حکم با موضوع عبارت است از حالات و خصوصیات موضوع که حکم را آورده و گاه باعث گستردگی اثبات حکم

به دیگر موارد و گاه تنگی و محدودیت حکم را خواهان است، به گونه‌ای که یارای سرایت به دیگر موضوعات را نخواهد داشت (علیشاهی و ارژنگ، ۱۳۹۱ش، ص ۷۲). یکی از کارکردهای مناسبت حکم و موضوع، دخیل دانستن وصفی در موضوع حکم (توسعه موضوع) است. گاه عرف از باب مناسبت حکم و موضوع صفتی را در موضوع حکمی شریک می‌داند؛ یعنی آن را جزء موضوع به شمار می‌آورد که با بودن آن صفت حکم هست و با نبودنش نیز حکم از میان می‌رود (همان، ص ۷۶). حال نیز در نزد عقلاء و ارتکاز عقلاء تغییر در مبیع سبب سقوط رد می‌شود نه صرف تصرف. این تغییر در مبیع است که موجب سقوط رد می‌شود و این را علاوه بر روایات، مناسبت بین موضوع و حکم نیز می‌رساند (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۵۱) و اگر به عرف مراجعه شود و مشتری مبیع معیوب را بدون این‌که هیچ تغییری در آن انجام شود برای فروشنده پس بیاورد؛ فروشنده نمی‌تواند آن را پس نگیرد چون هیچ استناد و دلیلی ندارد.

تصرفات اعتباری

تصرفات اعتباری در مقابل تصرفات خارجی به تصرفاتی مانند بیع، هبه و اجاره دادن و غیره گفته می‌شود. حال مسئله این است که آیا در این حکم (که تصرفاتی که سبب تغییر عین شود سبب سقوط حق رد می‌شود) تصرفات اعتباری به تصرفات خارجی نیز ملحق می‌شود. شیخ طوسی در این باره می‌فرماید: اگر مبیع قبل از علم به عیب به به دیگری واگذار شود ولی مبیع دوباره به او برگردد برای او حق رد است و در هبه و آنچه که حق رجوع در آنها است؛ حق رد ساقط نمی‌شود (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۳۱؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۵۹۸). از قول شیخ طوسی مشخص می‌شود که ایشان ملاک را قابلیت و امکان بازگرداندن مبیع به فروشنده می‌داند. در مقابل تعداد زیادی از فقها تصرفات اعتباری را سبب سقوط حق رد برای مشتری می‌دانند. این گروه از فقها یا استدلال کرده‌اند که چنین تصرفاتی، نوعی رضایت محسوب می‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۲۲۹) یا این‌که این نوع عقود نیز نوعی

تصرف محسوب می‌شود (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۹۹) یا این‌که استدلال کرده که عقلاء چنین تصرفاتی را در حکم تغییر عین محسوب می‌کنند (عراقی، ۱۴۲۱ق، ص ۵۰۲) ولی آن‌چه که مهم است که در این باره نصی از ائمه (ع)، نه خبر متواتر و نه خبر واحد وارد نشده است (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۹۹) و از جهتی، دلیل ما در مسئله تعبدی است و گرنه فسخ به عقد تعلق می‌گیرد و وقتی عین باشد، مشتری آن را پس می‌دهد و اگر عین نباشد، مثل آن را پس می‌دهد (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۰۹) ولی مسلم است که اگر مشتری مبیع را به دیگری فروخت یا آن را اجاره داد؛ و صرف فروختن یا اجاره دادن، مبیع را از حالت «قائما بعینه» که در روایت به عنوان ملائک بازگرداندن مبیع آمده است، خارج نمی‌کند و در این صورت نیز مسلماً هیچ ضرری بر بایع نیست (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۲). تا این‌که بتوان به واسطه قاعده لاضرر حق رد را از فروشنده ساقط کرد. ثانیاً مشتری به معامله با فرض صحیح و سالم بودن مبیع رضایت داشته و آن را به دیگری واگذار کرده و گرنه در فرض معیوب بودن مبیع عرف هم‌چنان این حق را برای مشتری قائل است که آیا با معامله راضی بوده و ارش بگیرد یا این‌که معامله را از اصل فسخ نماید.

موضوع‌شناسی تغییر عین

حکم و موضوع دو رکن اساسی هر فتوایی را تشکیل می‌دهند. مرتبه موضوع پیش از حکم است. حکم همواره به دنبال موضوع پیدا می‌شود، رابطه موضوع و حکم در برخی از زوایا به سان علاقه بین سبب و مسبب است؛ مثل آتش و حرارت. همان‌طور که مسبب بر سبب توقف دارد هم‌چنان حکم بر موضوعش متوقف است؛ زیرا فعلیت حکم و استمرار آن مربوط به وجود موضوع است و این است معنای عبارت اصولیین که می‌گویند: فعلیت حکم بستگی به وجود موضوع دارد و به حکم این ارتباط مرتبه حکم از نظر رتبه از مرتبه موضوع متأخر است؛ آن‌چنان‌که مسبب از سبب خود متأخر است. بدین جهت فقیه به

هنگام فتوا می‌بایست موضوع را با تمام شرائط و خصوصیات بشناسد و مقومات موضوع و آن‌چه در تکوین و شکل‌گیری و فعلیت موضوع تأثیر دارد از نظر دور ندارد. چه بسا بی‌اطلاعی از ویژگی‌های موضوع به صدور حکمی خواهد انجامید که با مسأله‌ی مورد نظر بسیار فاصله دارد. به همین جهت اختلاف فتاوی فقهاء بیش از آن‌که از فهم حکم سرچشمه گیرد به شیوه نگرش به موضوع و مقدمات و شرائط آن باز می‌گردد (صدر، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۰۷).

موضوعات لغوی و عرفی^۱ که شارع در آن‌ها هیچ‌گونه تصرفی نفرموده و معیار دریافت مفاهیم و تعیین مصداق آن همان دریافت عرف و لغت است. پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) نیز در تعیین مفاهیم و بیان مصادیق به عرف رجوع کرده و بر اساس فهم عرفی به تشریح حکم می‌پردازند. بر این اساس شیخ طوسی علم به صنایع و فنون را خارج از دایره علم امام می‌داند و در این گونه امور لازم نمی‌داند که دانش امام برتر از دیگران باشد. شیخ درباره نزاع‌هایی که به امور تجاری ارتباط پیدا می‌کند نوشته است: وظیفه امام در این باره این است که: رجوع به خبره کند و به گفتار او عمل نماید، در تعیین اشیاء تلف شده و ارش جراحات بر بدن نیز به خبره رجوع می‌کند (طوسی، ۱۳۹۴ق، ج ۱، ص ۲۴۰). مرحوم شهید اول نیز در تعیین مفاهیم عرفی و لغوی و فهم شرایط و اسباب و موانع و تعیین مصادیق خارجی اشیاء عرف را ملاک گرفته و در این امور احتیاجی به نصب دلیل از ناحیه شرع نمی‌بیند (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۱) البته مقصود از رجوع به عرف، مراجعه به فهم عرفی در تعیین احکام نیست تا اشکال شود که عرف را به تبیین حکم چه کار، بلکه

۱. موضوعات احکام از يك زاویه به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱. موضوعات مستنبطه شرعی ۲. موضوعات لغوی و عرفی. این موضوعات نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند: الف. موضوعات عرفی و لغوی که شارع برای آن حدودی وضع کرده است. مقدار کر مرز بلوغ شرعی مقدار مسافت، تعداد سنگ در استنجاء [برای طهارت] و مقدار مسافت برای سفر شرعی و عقل از شرائط بلوغ شرعی. ب: موضوعات لغوی و عرفی که شارع در آن‌ها هیچ‌گونه تصرفی نفرموده و معیار دریافت مفاهیم و تعیین مصداق آن همان دریافت عرف و لغت است. به مانند حدود کثرت و قلت کار خارج از نماز یا در تعیین مدعی و منکر.

مقصود از رجوع به عرف استفاده از عرف در صورت و موضوع حکم است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۶۵).

بعد از اثبات این که منظور از تصرف در حدیث زراره، همان تغییر عین است که در حدیث جمیل آمده است، پس موضوع حکم (سقوط رد)، تغییر عین است. از دیدگاه عرف تغییر در عین باید به نحوی باشد که منافی اغراض نوعیه (نه شخصیه) در معاملات شود (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۴۸۵)؛ یعنی تغییر به نحوی باشد که نوع مردم آن جنس را دیگر جنس اولیه خود ندانند. مثلاً مشتری ماشینی را خریده و در مدت حق خیار، خطوط مشخصی بر بدنه آن کشیده شده است که تنها با رنگ آمیزی، این خطوط از بین می رود که عرف نوعاً این تغییر در اصل مبیع (ماشین) را سبب خارج شدن مبیع از حالت اولیه خود می داند و تغییر در صفت عین نیز ملحق به خود عین می شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۳۰۲) و مشخص است که واژه تصرف و تغییر عین نیز واژه های شرعی نیستند، بلکه واژه هایی هستند که ملاک تشخیص آن با عرف می باشد. اکثر فقیهان، ملاک تصرف و تغییر را عرف دانسته اند (نجفی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۶۴؛ خویی، بی تا، ج ۷، ص ۱۳۹؛ خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۹) البته هر مبیع یا کالا یا چیزی که مورد معامله قرار گرفته بگیرد؛ تصرف و یا تغییر آن متفاوت با دیگری است؛ که باید این تفاوت نیز در نظر گرفته شود (نجفی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۴۷) و البته این تغییر صورت مبیع باید به نحوی باشد که سبب اختلاف رغبت و میل به آن شود (حکیم، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۶۹) و قطعاً امروزه قریب به اتفاق معاملات امروزی دائر مدار ارزش مالی آن جنس و کالا می باشد.

گفته شد که در حدیث جمیل، از اصطلاح «قائماً بعینه» استفاده شده است پس چطور اگر صفتی از کالا نیز از بین برود باز سبب سقوط رد می شود. دقت های عقلی معمولاً در مناسبت ها و اظهار نظرهای عرفی لحاظ نمی شود و صفات کالا را ملحق به خود کالا می دانند. علاوه بر این که اگرچه امام (ع) در حدیث جمیل، ملاک رد را «قائماً بعینه» بیان

فرموده‌اند؛ اما از مثال‌هایی مانند خیاطی کردن لباس یا رنگ زدن آن مشخص می‌شود که صفات ملحق به عین می‌شود (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۰۴). اوصاف عین که به واسطه تصرف مشتری از بین می‌رود یا صفت صحت کالا هست یا صفت کمال عین هستند. اگر به واسطه تصرف مشتری، سبب شود که وصف صحت کالا (مثلاً به واسطه تصرف، موتور ماشین دچار عیب شود) از بین برود؛ شکی نیست که این نوع تصرف مانع از رد می‌شود و همچنین اگر تصرف سبب که وصف کمال (مثلاً سیستم گاز رسانی که خود کارخانه ماشین‌سازی، آن را بر روی ماشین نصب کرده است) از بین برود، نیز مانع رد مبیع است؛ چون در هر دو صورت مبیع یا کالا دیگر به حالت اولیه هنگام عقد یا «قائماً بعینه» نیست (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۸۴) و اگر تصرف به صورتی باشد که سبب صفتی در عین شود؛ ولی این صفت نه سبب از بین رفتن وصف صحت و نه سبب از بین رفتن وصف کمال شود به صورتی که هیچ دخالتی در مالیت بودن ندارد، که در این حالت این نوع تصرف مانع از رد نیست (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۴۰) مثلاً فردی ماشینی را خریده است؛ و فرضاً ضبط آن ماشین را برجسبی می‌زند که قابل جدا شدن نیز نیست که در این صورت، عرف نه می‌گوید ماشین صحیح نیست و نه سبب که صفت کمال ماشین که مثلاً ضبط صوتی مدرنی بوده از بین برود که در این حالت این نوع تصرف، مانع از رد نیست. ولی اگر مشتری صفتی را ایجاد کند که سبب کمال در مبیع شود، مثلاً یک درب نویی را برای خانه-ای که خریده است، قرار دهد، این نوع تصرف سبب سقوط حق رد نمی‌شود؛ به دلیل این که منظور از «قائماً بعینه» شامل موردی که نقص مالی نداشته باشد نمی‌شود (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۰۴؛ همدانی، ۱۴۲۰ق، ص ۵۲۸) و همچنین به دلیل مناسبت حکم و موضوع (چون از حکم فهمیده می‌شود که سقوط حق رد به دلیل جلوگیری از ضرر رساندن به بایع می‌باشد و تصرفی که سبب نقص مالی شود) حدیث جمیل این نوع تصرف را شامل نمی‌شود (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۴۰) ولی اگر در همین ایجاد کمال نیز غرض عقلانی در نپذیرفتن آن باشد، حق رد ساقط است (اراکی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۴۳) و اگر تصرف

به صورتی باشد که نزد بعضی سبب کمال ولی نزد دیگری نقصان مالی به حساب آید؛ مثلاً خانه را خریده مشتری آشپزخانه آن را اوپن کرده (که نزد مشتری سبب افزایش قیمت شده) ولی نزد خود بائع و فرهنگ آن‌ها نوعی نقص در خانه است) در این صورت و یا هر موردی که احتمال عقلانی داشته باشد، حق رد ساقط است (قمی، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۹۶). حال اگر صفتی که مانع از رد شود برطرف شود؛ گفته شده است که وقتی عیب ظاهر شود، حق خیار ساقط شده و حال دیگر دلیلی بر ثبوت آن نیست (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۰۶) یا این که استدلال شده است که مقتضی روایت جمیل و زراره، این است که به مجرد تغییر مبیع و حدوث عیب، حق رد ساقط شده و عقد لزوم پیدا می‌کند و دیگر به حالت قبل (حق خیار برای مشتری) بر نمی‌گردد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۸۶) ولی در مقابل نیز آمده است که رد جایز است (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۷۰). چون عمده دلیل ما در این مسئله حدیث جمیل بود پس حق رد هنوز باقی است (خویی، بی تا، ج ۷، ص ۱۴۲) به دلیل این که مبیع هنوز به همان حالتی است که در هنگام عقد بوده است و مقتضی (عیب سابق) موجود و مانع (عیب) مفقود است. پس به مقتضی عمل می‌شود (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۹) و منظور از «قیام بعینه» این نیست که به حالت اولیه خود باقی مانده باشد، بلکه مناسبت مقامیه شاهد است بر الغاء خصوصیت بقاء و معیار این است که مبیع حال وصول به بائع مانند هیئت اولیه باشد (اراکي، ۱۴۱۴ق، ص ۳۴۵). پس معیار در حدیث، خارج نشدن مبیع از حالتی که در هنگام عقد بود و برای تشخیص این حالت یا خارج شدن یا نشدن به عرف مراجعه می‌شود و بیشتر از این اگر گفته شود، از دلیل مسئله که دو حدیث زراره و جمیل است استنباط نمی‌شود.

نتیجه

مشتری می‌تواند به واسطه فعل خود (به مانند قول خود) حق رد را که به واسطه عیب در کالا برای وی، به وجود آمده است، ساقط کند. یکی از وجوه فعل مشتری، تصرف مشتری در

مبیع است که در چپستی و چگونگی و حدود تصرف مسقط حق رد، می‌توان از این پژوهش چنین نتیجه‌گیری کرد:

۱. به سه شرط تصرف در مبیع فسخ به حساب می‌آید: اول تصرف مالکانه باشد. دوم برای امتحان و آزمایش نباشد. سوم علم و آگاهی داشته باشد که مبیع قابلیت خیار را دارد و با تصرف خیار وی اسقاط می‌شود.

۲. اگر فعل مشتری از نظر عرف نوعاً دلالت بر التزام به عقد باشد؛ حق رد فرد ساقط می‌شود هرچند که مشتری چنین قصدی را نکرده نباشد.

۳. احادیث معصومین (ع) و مناسبت حکم و موضوع، تصرفی که سبب تغییر در عین مبیع به نحوی که دیگر به صورت اولیه که هنگام معامله نباشد را سبب سقوط حق رد می‌دانند.

۴. با نقل و انتقالات به مانند فروش و اجاره و هبه و... تا زمانی که امکان برگشت مبیع وجود داشته باشد و عین آن تغییر نکند، حق رد از مشتری ساقط نمی‌شود.

۵. مرجع تشخیص‌دهنده این که آیا عین مبیع به حالت اولیه خود باقی است یا نه، عرف و کارشناسان و اهل فن آن کالا می‌باشند و دقت‌های عقلی در نظر گرفته نمی‌شود.

۵. اگر به واسطه تصرف مشتری، صفت صحت یا صفت کمال کالا از بین برود؛ حق رد مشتری ساقط می‌شود.

۶. اگر تصرف مشتری در کالا به صورتی باشد که سبب صفتی در عین شود؛ ولی این صفت نه سبب از بین رفتن وصف صحت و نه سبب از بین رفتن وصف کمال شود به صورتی که هیچ دخالتی در مالیت بودن ندارد که در این حالت این نوع تصرف مانع از رد نیست.

۷. اگر صفتی که در مبیع ایجاد شود از بین رود؛ حق رد مشتری ساقط نمی‌شود و ملاک این است که مبیع حال وصول به بایع مانند هیئت اولیه باشد.

منابع

- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ۳ ج، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴ ج، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
- ابن داود حلی، حسن بن علی، رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.
- اراکي، محمد علی، الخيارات، مؤسسه در راه حق، قم، ۱۴۱۴ ق.
- اصفهانى، محمد حسين کمپانى، حاشية كتاب المكاسب، ۵ ج، أنوار الهدى، قم، ۱۴۱۸ ق.
- انصارى دزفولى، مرتضى بن محمد، كتاب المكاسب، ۶ ج، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصارى، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ایروانى، علی بن عبد الحسين نجفی، حاشية المكاسب (للایروانى)، ۲ ج، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۰۶ ق.
- آخوند خراسانى، محمد کاظم، حاشية المكاسب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۰۶ ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ ج، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
- حکیم، سید محمد سعید طباطبائی، منهاج الصالحین، ۳ ج، دار الصفوة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع، ۵ ج، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، ۱۴۲۱ ق.
- خمینی، سید مصطفی موسوی، الخيارات، ۲ ج، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، ۱۴۱۸ ق.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة، ۷ ج، بی تا.
- روحانی قمی، سید صادق حسینی، منهاج الفقاهة، ۶ ج، انوار الهدی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۲۹ ق.
- همو، المرتقی إلى الفقه الأرقی - کتاب الخيارات، دو جلد، مؤسسة الجلیل للتحقیقات الثقافیة (دار الجلی)، تهران، ۱۴۲۰ ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، دراسات موجزة فی الخيارات و الشروط، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة، قم، ۱۴۲۳ ق.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام، ۳۰ ج، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آية الله، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، ۲ ج، کتابفروشی مفید، قم، بی تا.
صدر، حسن، نهاية الدرايه في شرح الرسالة الموسومة بالوجيزة للبهائي، چاپ ماجد غرباوي، قم، ۱۴۱۳ق.

صدر، محمد باقر، دروس في علم الاصول، دار الكتب اللبناني، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
طوسی، محمد بن حسن، المسوط في فقه الإمامية، ۸ ج، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.

همو، تلخیص الشافی، تحقیق سید حسین بحر العلوم، ۱۳۹۴ق.
همو، الخلاف، ۶ ج، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۷ق.
همو، الفهرست، المكتبة الرضوية، نجف، بی تا.

عراقی، ضیاء الدین علی، حاشیة المكاسب (تقریرات، للنجم آبادی)، انتشارات غفور، قم، ۱۴۲۱ق.
علامه حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة في أحكام الشريعة، ۹ ج، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

همو، تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية، ۶ ج، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۰ق.
علیشاهی قلعه جوقی، ابوالفضل و اردوان ارژنگ، «مناسبت حکم و موضوع: کارکردها و سازکارهای تشخیص در بیان فقیهان»، فصلنامه فقه و اصول، شماره ۹۱، ۱۳۹۱ش.

فیض کاشانی، محمد محسن، مفاتیح الشرائع، ۳ ج، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، بی تا.
قمی، سید تقی طباطبایی، دراساتنا من الفقه الجعفری، ۲ ج، مطبعة الخيام، قم، ۱۴۰۰ق.
کشّی، محمد بن عمر بن عبد العزیز، رجال الکشی، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۹۰ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۸ ج، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ۴ ج، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

مغنیه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق علیه السلام، ۶ ج، مؤسسه انصاریان، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
مفید، محمّد بن محمد، المقنعة، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله علیه، قم، ۱۴۱۳ق.
نائینی، میرزا محمد حسین غروی، منية الطالب في حاشیة المكاسب، ۲ ج، المكتبة المحمدية، تهران، ۱۳۷۳ق.

نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفي الشيعة، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۷ق.

نجفى، حسن بن جعفر كاشف الغطاء، أنوار الفقاهة - كتاب البيع، مؤسسه كاشف الغطاء، نجف، ١٤٢٢ق.

نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ٤٣ج، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ هفتم، ١٤٠٤ق.

همدانى، آقارضا بن محمد هادى، حاشية كتاب المكاسب (للهمدانى)، جناب مؤلف، قم، ١٤٢٠ق.
يزدى، سيد محمد كاظم طباطبايى، حاشية المكاسب، ٢ج، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ دوم، ١٤٢١ق.